

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آن جهت که توحید منشأ همه برکات است و شرك منشأ همه محرومیتها و خسران است و این گاهی در عقیده، گاهی در اخلاق، گاهی در اعمال ظهور می‌کند در این آیه ۲۲ سوره مبارکه یونس به این مطلبی که دامنگیر خیلی ها ست پرداخته است فرمودند: طبع انسان اینچنین است مشرکان هم از این جهت از آن طبع عمومی برخوردارند و آن اینکه در حال آسایش و رفاه غافلند در حال تقمت و عذاب به یاد خدا هستند و آنجا متعهد می‌شوند و سوگند یاد می‌کنند که اگر خداوند آنها را از عذاب نجات داد موحدانه زندگی کنند بعد از دریافت نجات به عهدشان وفا نمی‌کنند باز به شرك و ظلم می‌پردازند این اختصاصی به مشرکان و امثال ذلك ندارد طبع انسان این‌گونه است در بسیاری از آیات اینچنین آمده است که إِذَا مَسَّ النَّاسُ أَوْ مَسَّ الْإِنْسَانُ وَ مَانَدَ أَنْ يَنْجُو مِنْ كَيْدِ الْإِنْسَانِ أَوْ مَسَّ الْإِنْسَانُ الضَّرَّ دَعَا لِحُجْنِهِ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا ﴿۱۲﴾ همین سوره مبارکه یونس بنا بر این، يك دردی است هم که قبلاً خواندیم اختصاصی به مشرك نداشت فرمود انسان اینطور است که اگر يك وقتی مشکلی به او رسید ﴿و إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانُ الضَّرَّ دَعَا لِحُجْنِهِ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا﴾

دامنگیر همه ولی مشرکان گذشته از اینکه مبتلا به معاصی اخلاقی و عملی هستند مبتلا به معصیت اعتقادی هم هستند آن آلودگی شرك در اینها هست محور اصلی این گونه از آیات آن تطهیر آلودگی از شرك است وگرنه آن مسائل اخلاقی و عملی جهت مشترك دارد.

سؤال جواب: کدام صفت؟ این نقص خود اوست این کمال خواهی از طرف خداست این غفلت و سهو و نسیان و فرصت طلبی و اینها نقصی است که در اثر سوء رفتار خودش بدست آورده، آن ترس نقشش این است که غبار روی می‌کند انسان که ترسید به يك حقیقتی آشنا می‌شود معنای ترس این است که يك دشمن و خطری در راه می‌رسد يك، انسان قدرت دفاع ندارد دو، می‌ترسد سه، منشأ ترس این است اگر کسی بگوید ﴿أَنَا رَبِّكُمُ الْأَعْلَى﴾<sup>۱</sup> به خودش متکی است وقتی به دریا افتاد می‌بیند کاری از او ساخته نیست ﴿فَغَشِيَهُمْ مِنْ آلِیْمٍ مَا غَشِيَهُمْ﴾<sup>۲</sup> کاری از او ساخته نیست می‌گوید ﴿أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ﴾<sup>۳</sup> به او گفته می‌شود ﴿وَالَّذِينَ وَقَدِ عَصَيْتَ مِنْ قَبْلُ﴾<sup>۴</sup> آنهایی که به قبیله و مالشان و مانند آن تکیه می‌کردند ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾<sup>۵</sup> دیدند که نه ﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾<sup>۶</sup> مالشان رفته سلطنت و قدرتشان رفته، خطر در راه است يك، قدرت دفاع ندارند دو، می‌ترسند، این ترس، صادق است ترس کاذب نیست بجایی تکیه می‌کنند که آن تکیه گاه هم آن مشکل را بداند و هم بتواند حل کند و هم اهل سخا و جود و کرم باشد، این سه خصوصیت را داشته باشد و آن خداست در حال خطر و خوف این غبارها زدوده می‌شود آنها که فکر می‌کردند که خودشان مشکل را حل می‌کنند دیدند که ﴿هَلَكَ عَنِّي

۱ - نازعات، ۲۴.

۲ - طه، ۷۸.

۳ - یونس، ۹۰.

۴ - یونس، ۹۱.

۵ - همزه، ۳.

۶ - حاقه، ۲۹.

سلطانیه ﴿آنهايي که فکر می کردند مسائل مالی، مشکیشان را حل می کند﴾ یحسب أن ماله أخلده ﴿می بینند نشد﴾ آنهايي که فکر می کردند قبیله و قوم و عشیره و جاه مشکل آنها را حل می کنند می بینند ﴿يوم یفر المرء من أخیه﴾ و أمّه و أویه ﴿در چنین حالی انسان به آن تکیه گاه اصیل تکیه می کند این است که می گویند خوف از بهترین نعمتهاست﴾ و لمن خاف مقام ربّه جنتان ﴿اگر کسی این حالت در او ملکه شود می شود﴾ لمن خاف مقام ربّه جنتان ﴿با﴾ و أمّا من خاف مقام ربّه ﴿...﴾<sup>۷</sup> چون هر لحظه خطر در پیش است يك، و خودمان که قدرت دفاع نداریم دو، از دیگری که مثل ماست کاری ساخته نیست سه، تنها تکیه گاهی که می تواند مشکل ما را حل کند خداست چهار، این حال اگر ملکه شود می شود ﴿و أمّا من خاف مقام ربّه ونهی النفس عن الهوی﴾<sup>۸</sup> و انسان راحت است اگر چنین خوفی پیدا شد آنوقت خدا، امنیت را تضمین می کند می فرماید ﴿ألا إنّ أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یجزنون﴾<sup>۹</sup> این جمله خبریه است ولی به داعی انشاء گفته شده یعنی شما دیگر نترسید شما آمدید در حصن من، این قلعه، قلعه من است و خود من دژبان این قلعه ام و اولیاء الهی که «ولایة علی بن ابی طالب حصنی» اینها هم خلفای من هستند و آنها هم به اذن من دژباند اینجا، جای امنی است و هیچ آسیبی به اینها نمی رسد.

فرمود طبع انسان این است برخی از آنهايي که شاکرانه زندگی می کنند مشتاقانه زندگی می کنند در حال رفاه لذت بیشتری دارند و بیشتر حق شناسی دارند ما برای این که هر دو گروه را بیازماییم و هر انسانی را به هر دو سنخ بیازماییم بر اساس ﴿بلوناهم بالحسنات و السيئات﴾<sup>۱۰</sup> يك ﴿نبلوکم بالشر و الخیر فتنه﴾<sup>۱۱</sup> دو، طبق این آیات

۷ - عبس، ۳۴.

۸ - الرحمن، ۴۶.

۹ - نازعات، ۳۹.

۱۰ - نازعات، ۳۹.

۱۱ - نازعات، ۳۹.

۱۲ - اعراف، ۱۶۸.

گاهی با توانگری، گاهی با تهی دستی، گاهی با سلامت و گاهی با مرض امتحان می‌کنیم اگر انسان در امتحان پیروز شد هم در آن حال امتحان و هم بعد از امتحان این ﴿طوبی لهم و حسن مآب﴾<sup>۱۴</sup> و اما اگر نه يك ايمان مقطعی داشت بعد وقتی که برگشت این مشکل می‌بیند دوباره همان وضع پیش می‌آید دیگر فرصت امان نسیت بنابراین، اختصاصی به مشرکین ندارد گرچه برخی از آیات درباره مشرکان است اما آیه ۱۲ که خوانده شد و نیز آیه ۲۰ و ۲۱ که يك مقداری خوانده شد و يك مقدار مشغول خواندن هستیم اینها ناظر به اصل انسان است ﴿و إذا أذقنا الناس رحمةً من بعد ضراء مستهم إذا لهم مكر في آیاتنا﴾ آیه قبل بود آیه فعلی این است که ﴿هو الذی یسرکم فی البرّ و البحر حتی إذا كنتم فی الفلك﴾ دیگر مخصوص مشرکین نیست كلمة فلك هم مفرد استعمال شده است هم جمع، در اینجا جمع است به قرینه و جرین بهم فرمود سفر دریایی اینچنین است امن و رفاه در برّ یا بحر به عنایت الهی است ﴿و جرین بهم بريح طيبة﴾ بادی که اینها را بدرقه کند که اینها برابر باد حرکت کنند هم معتدل باشد هم موافق و هماهنگ اینها باشد اینها خوشحالند فرح اختصاصی به باطل ندارد در حق نیز اطلاق می‌شود و اگر در جایی منظور فرح باطل باشد دارد ﴿تفرحون فی الأرض بغير الحق﴾ اما مرح ظاهراً همان نشاط باطل است دیگر مرح ظاهراً در قرآن مقید نشده بغير الحق، فرح است که بغير الحق مقید می‌شود چون فرح دو قسم است ﴿و یومئذ یفرح المؤمنون﴾<sup>۱۵</sup> فرح هم در حق است هم در باطل، اما مرح فقط در باطل است چون فرح هم در حق است هم در باطل آنجایی که باطل مراد است مقید می‌کند اینجا يك نشاط محمودی است يك مسافری است که نسیم مناسبی می‌وزد در جهت موافق اینها. کشتی حرکت می‌کند و جای نشاط هم هست فرحی است صحیح اما ﴿جائتها ریح

عاصف و جائهم الموج من كل مكان ﴿﴾ يك باد تندی به صورت طوفان می‌وزد و آبهای دریا را از هر طرف حرکت می‌دهد اینها هم احساس خطر از هر طرف می‌کنند درچنین حالتی ﴿﴾ دعوا الله مخلصين له الدين ﴿﴾ نه دعوا الله مخلصين له بلکه مخلصين له الدين نه تنها در آن دعوت و دعا خالصند و اگر موقع نماز هم باشد یا موقع عبادتهای دیگر هم باشد مخلص است در آن مقطع يك دين خالصی دارد تنها در آن نیایش و دعا مخلص نیستند نه مخلصين له الدعاء، مخلصين له الدين، آن دين فطريشان مخلصاً ظهور می‌کند و اين اخلاصشان هم بصورت واقعی است و قرآن هم رويش صحه گذاشته است مخلصين له الدين بعد هم سوگند یاد می‌کند که اين لام، لام قسم است ﴿﴾ لئن أنجيتنا ﴿﴾ با خدای خود دعا و مناجات دارند که از اين وهله اگر ما را نجات دهی ﴿﴾ لنكونن من الشاكرين ﴿﴾ ما سپاسگزاريم معنای شكر هم اين است که نعمتهایی که به ما دادی ما در راه تو صرف می‌کنيم و شيطان هم از راه كفران نعمت تهديد کرده است گفت ﴿﴾ ولا تجد أكثرهم شاكرين ﴿﴾<sup>۱۶</sup> آنهايي که نعمت را بجا صرف نمی‌کنند كفران نعمت می‌کنند.

سؤال: جواب: بله آن کسی که در دریاست غير از دعا وسیله‌ای ندارد اما اینکه در خشکی است چهار تا کمک هم باید بکند چهارتا نیرو هم باید بفرستد چهار تا سلاح هم باید بفرستد چهار تا اطلاعات هم باید بفرستد يك عده‌ای رفتند روی آن تپه و تل و سيد الشهداء سلام الله عليه را دیدند و اشك هم می‌ریختند حضرت سيد الشهداء فرمود اين چه اشکی است خوب بیاید کمک بکنید دعای فلسطينی همان است که هم انتفاضه است هم دعاست ديگران دعا می‌کنند چهارتا کمک هم باید بکنند اما اين دعای محض درباره دریا زده‌ها و کشتی‌زده‌ها و قحطی سال زده‌ها آنها «لا يملك الاّ الدعاء» اما شمایی که ﴿﴾ و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله

و عدوكم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم<sup>۱۷</sup> این را هم باید آماده کرد الآن این همه مسلمانها این ها اگر يك مختصری می جنبیدند این درست می شد الآن دنیا یعنی این شش میلیارد بشری که روی زمین زندگی می کنند مانند شش نفر است در يك دهکده، خوب ۱۶۰ کشور جهان هم زمان هم صدا يك مطلبی را گفتند مگر قبلاً يك چنین کاری ممکن بود اینها دارای دینهای مختلف، مرامهای مختلف و مذهبهای مختلف آیینهای مختلف، ملیتهای مختلف یکی شرق دور یکی غرب دور یکی خاور میانه یکی باختر میانه اما بالاخره باهم جمع شدند گفتند ما جنگ آدم کشی را نمی خواهیم این ممکن است این ارتباطات است و برخورد است می شود این کار را کرد منتها حالا زمامدارها اینطور می اندیشند مگر اینها توانستند ۱۶۰ کشور را يك روز بشوراند نمی توانند اینها را درباره فلسطینی های مظلوم بشوراند آدمی که هم می تواند ادعا بکند هم می تواند سلاح بدهد فقط دعا کند چنین دعایی مستجاب نیست دیگر کم نبودند کسانی که در کربلا هم گریه می کردند هم دعا می کردند آنجا جای گریه نبود گریه را خوب بچه حضرت می کنند دیگر شما جایتان جای رزم و عنایت و کمک است. به هر تقدیر

فرمود اینها حرفشان این بود ﴿لئن أنجيتنا من هذه لنكوننَّ من الشاكرين﴾ اگر کسی این حالت اضطرار در او پیدا شد این مستجاب الدعوة است يك انسان موحد، مستجاب الدعوة است ذات اقدس اله وعده داد، وعده او هم تخلف پذیر نیست او ﴿إنَّ الله لا يخلف الميعاد﴾ ﴿لن يخلف الله وعده﴾<sup>۱۸</sup> و مانند آن منتهی مشکل این است که کسی مضطر نیست در آن بحث دیروز، این روایت نورانی را هم وجود مبارك سيد الشهداء وصیت کرده هم وجود مبارك امام سجاد سلام الله علیه هم وجود مبارك امام باقر(ع) که بالاخره گرچه همه اقسام ظلم بد است اما آن مردمی که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند به او ظلم نکنید برای اینکه او وقتی گفت یا الله درست گفت برای اینکه او به هیچ

جا تکیه نمی‌کند دیگری بالاخره یا می‌گوید من شکایت می‌کنم یا بعد جبران می‌کنم یا تشفی می‌کنم یا انتقام می‌گیرم ضمناً دعا هم می‌کند آن دعا خالص نیست آیه ۶۲ سوره مبارکه نمل این است ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾ این دعا احیاناً خب آثار و برکات فراوانی دارد اما معنی اش این نیست که انسان اَمَّنْ یجیب بخواند معنایش این است که مضطر شود ما حالا خیال می‌کنیم اگر کسی پنج بار اَمَّنْ یجیب خواند مشکلش حل می‌شود معنایش این است که مضطر شو نه اَمَّنْ یجیب بخوان مضطر به کی می‌گویند؟ به آن موحد خالص می‌گویند یعنی باور کند که کاری از او ساخته نیست و این حال يك برکتی است و مضطر حقیقی که می‌گویند وجود مبارك ولیّ عصر است همین است چون او می‌داند که تنها کسی که کار از او ساخته است خداست این يك امری جدی است که غیر از خدا از هیچ کسی کار ساخته نیست و ذوات مقدس اهل بیت علیهم السلام همه وسائل هستند خدا فرمود اینها وسیله‌اند وسیله معنایش این است ذات اقدس اله باید بخواهد دیگر ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْفِي السُّوءَ﴾ این اَمَّنْ مرکب است از اَم و من این اَم، اَم منقطع است اَم منقطع مفید معنای بل است اَم من، اَم استفهامیه کار او و اَمّا و مانند این را می‌کند اما اَم منقطع مطلب را از گذشته منقطع می‌کند به آینده مطلب جدید ارائه می‌کند بمعنای بل است یعنی آنها خدا نیستند اَم یعنی بل، بل خدا کسی است که بتواند مشکلی را حل کند بتواند مشکل مضطر را بالقول المطلق حل کند اَمَّنْ یعنی بل خدا کسی است که جواب مضطر را بدهد اینهایی که در ایستگاه میر مشکل پیدا کردند در عمق دریا مشکل پیدا کردند که گاهی نمی‌توانند بگویند مشکل ما چیست بر فرض هم بتوانند بگویند کسی نیست که حرف آنها را گوش کند بر فرض هم گوش بدهد قدرت آن را ندارد آنکه از تخوم بحار الی اعماق السّماء در همه جا ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۱۹</sup> حضور داشته باشد حرف همه را بداند راز

همه را بداند حاجات همه را بداند و بتواند حل کند و جود و سخا داشته باشد او خداست یعنی علمش، نامتناهی است قدرتش هم نامتناهی است جود و سخایش هم نامتناهی است أم من یجیب المضطر إذا دعاه و یکشف السوء او خداست ﴿أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾<sup>۲۰</sup> او خداست ﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا﴾<sup>۲۱</sup> او خداست همه اینها أم منقطع است پس معنای این آیه، این نیست که کسی مشکل پیدا کرد این آیه را بخواند یکبار که حالت اضطرار دست بدهد بگوید یا الله کافی است مگر وجود مبارك یونس ده بار صد بار یا هزار بار آن ذکر یونس را خوانده ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲۲</sup> اگر کسی واقعاً آن حال را پیدا کرد این حال با اجابت همراه است ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَعَالِهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>۲۳</sup> در بخشهای دیگر فرمود به این که این خطر است حالا اصل کلی این شد ﴿إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا﴾<sup>۲۴</sup> چه خبر دریایی چه صحرائی، چه هوایی، چه ارضی درباره خصوص مشرکان جداگانه این آیات را ذکر می کند آیه ۶۵ سوره مبارکه عنكبوت این است ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَحَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ \* لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ چه اینکه در آیات سوره مبارکه روم هم باز به این اصل کلی اشاره شده که انسان طبعاً اینطور است که اگر خطری به او برسد می گوید یا الله و اگر این خطر برطرف شده است به حال عادی برمی گردد آیه ۳۶ ﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرَحُوا بِهَا وَ إِن تَصْبِهِمْ سَيِّئًا مَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾<sup>۲۵</sup> ولی آیه ۳۳ سوره روم این است که ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا

۲۰ - یونس، ۳۱.

۲۱ - غل، ۶۱.

۲۲ - انبیاء، ۸۷.

۲۳ - غل، ۶۲.

۲۴ - یونس، ۱۲.

۲۵ - روم، ۳۶.



أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَشْرِكُونَ ﴿البته يك عده موحدانه می مانند و يك عده به حالت شرك برمی گردند چه اینکه در سوره مبارکه لقمان آیه ۳۲ به بعد هم به این صورت است ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَاجِدُ كَالظَّلِيلِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾ در سوره مبارکه فصلت هم به این صورت بیان شده آیه ۴۹ به بعد ﴿لَا يَسْمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دَعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَوْسُقْ قَنُوطٌ \* وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّته لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً...﴾ بعد فرمود ﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَا بَجانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾<sup>۲۶</sup> پس طبع انسان این است و مشرکان هم برابر همین طبع هستند منتها آنهایی که مشرک نیستند در مسائل اخلاقی و عملی گرفتاری دارند آنهایی که مشرک هستند گذشته از آلودگی اخلاقی و عملی، آلودگی اعتقادی هم دارند و این حالت برای آن است که اینها غبار روپی شوند و رنگ زدوده شود و به آن حالت اصلی برگردند در بخشی از آیات که قبلاً هم گذشت فرمود اینها چرا وقتی که يك خطری به آنها رسید فوراً تضرع نمی کنند ناله نمی کنند به حالت استکانه در نمی آیند این تشویق به تضرع نشان می دهد که اگر يك کسی مشکلی پیدا کرده است متضرع بشود ناله نکند این محمود است به جاست چیز بدی نیست کار خوبی است منتها این را باید ادامه بدهد در برخی از آیات اینها را ترغیب می کند که چرا وقتی حادثه ای پیش آمد شما استکانه ندارید آیه ۷۶ سوره مبارکه مؤمنون این است که ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ﴾ ما اینها را تنبیه کردیم يك قدری فشار آوردیم بلکه برگردند بگویند یا الله ولی نکردند این کار را، این تضرع و ناله چیز خوبی است چرا این کار را نکردند وقتی دیدیم حالا این لیاقت را اینها ندارند این مشکل را بر طرف کردیم آنها را به انواع نعمت متنعم کردیم وقتی به نعمت اینها مأنوس شدند و سرگرم شدند دفعته اینها را در

نعمت گرفتیم و لقد أخذناهم آیه ۷۶ و ۷۷ سورة مبارکه مؤمنون ﴿و لقد أخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما يتضرعون﴾ اینها مستکیناً باید تضرع می کردند ولی نکردند ﴿حتی إذا فتحنا علیهم باباً ذا عذابٍ شدید﴾ آنوقت آنها نعمتها را به اینها می دهیم وقتی که غرق نعمت شدند اینها را در عذاب می گیریم اینها مبلس اند سرگردانند. (إِذَا هُمْ فِيهِ مَبْلُوسُونَ)

سؤال: جواب: بله زیاده المبانی تدلّ علی زیاده المعانی، مثل قادر و مقتدر، مقتدر، قدرتمندتر از قادر است اما بعضی از سؤالهایی که مربوط به بحثهای قبل بود اینکه معجزه، طهارت روح می طلبد و از سنخ علم نیست اشاره شد که معجزه های علمی خب معلوم است علم غیبی که انبیاء و اولیاء علیهم الصّلاة و علیهم السلام دارند این از سنخ علم است که آنها بحثش جداست اما اینها معجزه ای که انجام می دهند مثل اینکه آهنی را نرم می کنند یا آن معجزه ای که از نهج البلاغه خوانده شد يك درختی را با ریشه از جا می کنند دو نیم می کنند دوباره به حال اول برمی گردانند یا طیّ الارضی دارند یا مرده ای را زنده می کنند و مانند آن، این به طهارت روح و قدرت آن ولیّ خدا برمی گردد از سنخ علم نیست از سنخ قدرت است آنها مطالبی را که عالم می شوند از راه علم غیب به جایی می رسند که در آنجا شیطان حضور ندارد يك، مقام، مقام اخلاص است این دو، علمشان هم شهودی است سه، در هر سه مرحله تلقی و ضبط و ابلاغ و املا معصومند شش، اینها بحثش گذشت. حالا که اینها عالم شدند این علم خودشان را می توانند به دیگران هم یاد بدهند ﴿و یعلّمهم الكتاب والحكمة﴾<sup>۲۷</sup> منتهی آن علم غیب است این علم درسی است این علم وراثه است آن علم درسه است آن علم معصومانه است این علم مشوب است آن علم شهودی است این علم حصولی است ولی بالاخره این آیات را یاد مردم می دهند که معنای توحید این است وحی

این است نبوت این است بهشت و جهنم این است صراط مستقیم این است این تعلیم ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۲۸</sup> اینها راه علمی دارد و مردم هم عالم می‌شوند اما معجزه راه علمی ندارد مثلاً هیچ پیغمبری علیه الصلاة و علیهم السلام نمی‌گوید که من چه کار کنم تا مرده زنده شود تا آن‌ها یاد بگیرند این از سنخ علم نیست این از سنخ قدرت است در آن بحث صبح هم اینها را به يك مناسبتی داشتیم مثلاً ما دو سنخ کار داریم يك سنخ کارهای علمی داریم فکر می‌کنیم چیزی را می‌فهمیم می‌گوییم و می‌نویسیم دیگران هم یاد می‌گیرند يك سنخ کارهایی داریم عملی، دستان را حرکت می‌دهیم پامان را حرکت می‌دهیم این بدن ما که هفتاد هشتاد کیلو است این را جابجا می‌کنیم خب می‌شود کسی از ما سؤال بکند که شما چطور دستان را حرکت می‌دهید با چه فرمولی دستان را حرکت می‌دهید این تحريك دست به اراده انسان است، انسان اراده می‌کند دست در اختیار اوست این از سنخ قدرت است نه از سنخ علم، اگر کسی ولی خدا شد حالا یا امام است یا پیغمبر علیهم الصلاة علیهم السلام به اندازه شعاع نبوتش یا رسالتش یا خلافتش یا ولایتش حالا قلّ او کثُرَ تا شعاع رسالتش کجا باشد به اندازه شعاع رسالتش آن منطقه به منزله بدن اوست هر جا که مأموریت اوست او اگر ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾<sup>۲۹</sup> در آن منطقه، کل آن منطقه‌ای که شعاع رسالت اوست همه موجودات آن منطقه به منزله تن این ولی الله است آدم، وقتی اراده کرد خوب دستش را حرکت می‌دهد مگر اینها که بدنشان صد و سی کیلوست این را پرت می‌کنند در پرش یا غیر پرش یا میدان دو يك صد و پنجاه کیلو دیگر را هم بلند می‌کنند جابجا می‌کنند اینها به اراده روح است اینها که علم نیست بگویند شما چطوری این دیس را بلند می‌کنی یا وزنه را بلند می‌کنی این قدرت است نه علم، آن کسی که پیغمبر است برای اثبات نبوتش، آن کسی که امام است برای اثبات امامتش علیهم الصلاة علیهم

السلام تا شعاع امامت، نبوت و ولایت، آنها قدرت دارند به اذن خدا معجزات بیاورند وقتی لازم بود که آن محدوده به منزله بدن اینهاست لذا ﴿أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾<sup>۳۰</sup> در آن هست ﴿أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾<sup>۳۱</sup>... جزو شعاع معجزه وجود مبارك حضرت سلیمان سلام الله علیه است ﴿أَحْيَى الْمَوْتَى﴾<sup>۳۲</sup> از این قبیل است ﴿أَبْرَى الْأَكْمَه وَالْأَبْرَصَ﴾<sup>۳۳</sup> از این قبیل است و آن بیانی که از نهج البلاغه خواندیم از همین قبیل است اینها سنخ قدرت است انسانی که دارای روح طاهر است وزان بسم الله الرحمن الرحيم او وزان کن ذات اقدس اله است که بسم الله من العبد بمنزلة الكن من الربّ خدا می فرماید کن می شود فیکون خلیفه او هم می گوید بسم الله الرحمن الرحيم يك مرده ای زنده می شود این قدرت اثر دارد سنخ معجزه های عملی، سنخ قدرت است که با اراده انجام می شود اینطور نیست که به داوود سلام الله علیه بگویند شما چه درسی خواندی که حالا آهن را نرم می کنی اینطور نیست مثل اینکه به انسان بگویند شما چه کار می کنید این موم را نرم می کنید خوب موم تابع آدم است خوب هر کسی موم دستش باشد خمیر دستش باشد بخواهد این خمیر را جابجا کند موم را جابجا کند می تواند دیگر، این آهن در دست او مثل موم است ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾<sup>۳۴</sup> اینها از سنخ علم نیست فتحصل که معجزات علمی مرزش جداست معجزات عملی مرزش جداست يك، آن علوم در شش جهت با آنهایی که ما یاد می گیریم فرق دارد دو، قابل نقل و انتقال است سه، چیزهایی که یاد گرفتند می توانند حالا آن مراحل عالیه که مال خودشان است مراحل نازله را یاد ما بدهند چه اینکه یادمان دادند ﴿لَتَبِينَ لِلنَّاسِ مَانِزِلٌ إِلَيْهِمْ﴾<sup>۳۵</sup> هست ﴿يَعْلَمَهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ﴾<sup>۳۶</sup> هست و مانند آن، اینها

۳۰ - سبأ، ۱۰.

۳۱ - غل، ۴۰.

۳۲ - آل عمران، ۴۹.

۳۳ - آل عمران، ۴۹.

۳۴ - سبأ، ۱۰.

۳۵ - نحل، ۴۴.

را انبیا یادمان دادند اولیا یادمان دادند این که یادمان دادند می‌شود علم حصولی و ذهنی و امثال ذلك، آن که خوشان دارند می‌شود شهودی و علم معصومانه و مانند آن، مرز علم کاملاً از مرز معجزه جداست معجزه از سنخ قدرت است انسان وقتی که مقتدر شد می‌تواند کار انجام بدهد دیگر نمی‌گوید چطوری شما بار را بلند می‌کنید خوب من خواستم بلند کردم دیگر این سنخ علم نیست توجیه علمی برای اینکه کسی دست خودش را حرکت بدهد ندارد اما توجیه علمی برای اینکه دست چطور حرکت می‌کند بله این توجیه علمی دارد اما توجیه علمی که انسان یاد بگیرد و کنار بنشیند و دست ما را حرکت بدهد اینطور نیست اما کسی که ولیّ الله شد دست دیگری را هم می‌تواند حرکت بدهد بدن دیگری را هم می‌تواند حرکت بدهد به دلیل این که مرده را هم می‌تواند زنده کند آن دست فلج را می‌تواند درمان بکند حالا گاهی دست می‌زند گاهی دعا می‌کند گاهی با يك اراده فلج را درمان می‌کند ابرص و اکمه را درمان می‌کند اینها به آن سنخها برمی‌گردد پس بالاخره به طهارت روح وابسته است و مانند آن، اما حالا اگر کسی این سؤال خیلی مربوط به بحثهای روز ما نیست اگر شخص مؤمنی در اثر ظلم مستمر ظالم ستمگری یا دشمن ایمانش ضعیف بشود خوب مسئول کیست؟ مسئول همه مردم هستند مسئول جامعه اسلامی است مسئول حکومت اسلامی است و اگر او خودش در فراگیری علوم توحید غفلت کرده است خوب خود او مسئول است اگر کسی او را عالم نکرد چون «لأنّ العلم قبل الجهل» این روایت نورانی را مرحوم کلینی در باب فضل علم نقل کرده است که ذات اقدس اله هرگز از جهال تعهد نگرفته که عالم بشوند مگر اینکه از علما قبلاً تعهد گرفته که جهال را عالم بکنند «لأنّ العلم قبل الجهل» اگر تعلّم احکام واجب است تعلیم احکام هم واجب است اگر «أطلبوا العلم ولو بالصين»، علّموا العلم ولو بالصين حالا اگر هجرت لازم است اینچنین هم هست حالا اگر چنینها

فی‌تواند بیایند اینجا خوب طلاب قم که می‌تواند برود چین برای او واجب است که برود چین، اینطور نیست که «أطلبوا العلم ولو بالصین» اما علّموا العلم ولو بالصین نباشد که فرمود «لأنّ العلم قبل الجهل» و ذات اقدس اله هرگز از جهال تعهد نگرفته که عالم بشوند مگر اینکه در رتبه قبل از علما تعهد گرفته است که اینها را عالم بکنند این همه زحمتهای رایگان را مشایخ ما برای ما کشیدند تا چیزی به ما یاد بدهند و این علمی که الآن به این حوزه‌ها رسیده است به برکت تلاشهای رایگان علمای قبلی است آن روزها که این حرفها نبوده است که حالا کسی شهریه بگیرد معمولاً از راه اوقاف و نذورات و اینها اداره می‌شدند مسئله شهریه و اینها در سالهای اخیر یعنی متأخران اینها را تنظیم کردند به هر تقدیر این خلوص بود و اگر سؤال این است اگر کسی شخص مؤمن باشد ظلم مستمر ببیند و ایمانش ضعیف بشود این مسئولش کیست؟ البته هم جامعه مسئول است البته اگر او تقصیر کرده در فراگیری اعتقادات توحیدی، خودش مسئول است اگر دیگران وسائل را فراهم نکردند آنها هم مسئولند و همچنین در مشکلات فقر و امثال ذلك، آنها ممکن است برای يك مطالبی که در این سؤالا بوده در نوبتهای بعد ذکر بشود.

والحمد لله رب العالمین